

ساختار ایده آل نظام سیاسی در افغانستان

در این اواخر شماری از دوستان از اروپا و امریکا به این کمترین زنگ زده و دیدگاه هایم را پیرامون آوازه های پخش شده در باره تجزیه و یا فدرالیزاسیون افغانستان جویا شده اند.

چون من در ماه جنوری 2001 در این زمینه در لندن سخنرانی مبسوطی زیر نام «ساختار نظام سیاسی آینده افغانستان» داشتم و متن این سخنرانی هم در کتاب «افغانستان به کجا می رود؟» که در سال 2003 در کابل به زیور چاپ آراسته گردیده بود، بازتاب یافته است، و همچنین این مساله با اندکی ویرایش در کتاب «ابره‌ای آشفته و سیاه بر فراز آسمان افغانستان» در وب لاگ «کانون پژوهش ها و مطالعات افغانستان»: www.arianfar.com آمده است، همه را به این دو کتاب راجع ساختم. با این هم، با توجه به این که بسیاری کتاب افغانستان به کجا می رود؟ را در دسترس ندارند و پالیدن موضوع در لا به لای کتاب «ابره‌ای آشفته و سیاه بر فراز آسمان افغانستان» نیز برای شماری از دوستان دشوار است، اینک ناگزیر گوشه هایی از دیدگاه هایم را بار دیگر با اندکی ویرایش می آروم.

نظام ریاستی کنونی ما **برایند یک کپی برداری ناقص و ابزاری از نظام ریاستی امریکا** می باشد. در امریکا، نظام ریاستی در حالی کارایی دارد که در کشور نظام فدرالی حاکم است و تفکیک قوا وجود دارد و کرسی های گردانندگی ارگان های محلی قدرت انتخابی است و گورنرها از قدرت اجرایی بسیار بالایی برخوردار اند. از دیدگاه اداری هر ایالت خودگردان و از دیدگاه اقتصادی خود کفا است. به هر رو، تجربه نشان داد که نظام کنونی کارایی ندارد و بیهودگی و ناتوانی آن برای کشور در اوضاع و احوال کنونی روشن گردیده است.

روشن است ناکارایی چنین نظامی از همان آغاز روشن بود. مگر با توجه به ذینفع بودن امریکا همانا در چنین نظام که هدف راهبردی آن تشکیل یک حکومت نیرومند مرکزی تبارگرا در افغانستان که توانایی جذب و جلب طالبان را داشته و در آینده زمینه را برای کنترل پاکستان، خود افغانستان، ایران و دیگر همسایگان فراهم می نمود؛ درست همین نظام بر ما تحمیل شد.

به هر رو، حال که این استراتیژی با ناکامی یا دست کم با بن بست رو به رو گردیده است، کشور ما در برابر شرایط تازه یی قرار گرفته است و موضوع ویرایش و حتا تغییر نظام سیاسی در آن مطرح است.

از دیدگاه من، در اوضاع و احوال کنونی، بهترین نظام برای کشور ما نظام ریاستی مختلط (نظامی همانند به نظام زمان داکتر نجیب) می باشد که در آن هم رییس جمهور با چهار معاون و هم صدر اعظم با چهار معاون در نظر گرفته شده بود. در چنین نظامی، از یک سو، مشارکت افقی در بافت قدرت و از سوی دیگر تقسیم وظایف و مسوولیت ها میان رییس جمهور (که مسوولیت مسایل سیاسی و نظامی و سیاست خارجی را به دوش خواهد داشت) و رییس شورای وزیران (که مسوولیت مسایل اقتصادی، مالی، اداری، فرهنگی، آموزش و پرورش و مانند آن را به دوش خواهد گرفت) تامین می شود .

در این حال، کشور به چند زون امنیتی- نظامی و اقتصادی- اداری تقسیم شده و در راس هر زون یک نماینده با صلاحیت رییس جمهور قرار داشته می باشد. با این هم، ارگان های محلی قدرت مانند والی ها، ولسوالی ها، علاقه دار ها و شهردار ها انتخابی می باشند.

در چنین ساختاری با توجه به اوضاع بسیار پیچیده و ناگوار کنونی کشور، مصلحتا بهتر خواهد بود تا یک پشتون (ترجیحا درانی) رییس جمهور باشد با چهار معاون از چهار قوم بزرگ کشور. در این حال، برای حفظ توازن عادلانه تباری، صدر اعظم باید حتما تاجیک تبار باشد با چهار معاون از چهار قوم بزرگ کشور (چنانی که در دروه داکتر نجیب چنین بود). روشن است

در چنین ساختاری می توان ریاست مجلس شورای ملی و سنا را به برادران هزاره و ازبیک تبار سپرد. همین گونه می شود کرسی های قاضی القضاة و لوی چارنوالی را به نمایندگان اقوام دیگری مانند ایماق ها و نورستانی ها داد.

روشن است دست یافتن به چنین نظامی، مستلزم بازنگری ریشه یی قانون اساسی با برگزاری لویه جرگه می باشد. در این نظام، انتخابات آزاد ریاست جمهوری که به تجربه دریافتیم با توجه به گستردگی تقلبات و سوء استفاده های ناجایز در آن برای ما مناسب نیست)، جای خود را به انتخاب رهبران کشور (رییس جمهور، صدر اعظم، رییس شورای ملی، رییس سنا، قاضی القضاة و لوی چارنوال) در لویه جرگه می دهد.

ناگفته پیداست چنین روشی مادامی که ما به مرحله ملت شدن نرسیده ایم و پدیده یی به نام شهروند ظهور ننموده است، امری مصلحتی و ناگزیر می باشد.

به هر رو، حال هرگاه گزینش نظام یونیتار مختلط ریاستی باشد، این نظام به هیچ رو، نباید «تک تباری» باشد و نمی تواند هم باشد. زیرا حاکمیت تک تباری بر کشور- چنانی که در گذشته نیز به چشم دیدیم [و کنون هم می بینیم]، پیامدهای زیانباری را به همراه داشته و شیرازه کشور را سخت گسست پذیر و سست خواهد گردانید. از این رو، این نظام بایستی از دیدگاه تباری همجوش و «بس تباری» و فراگیر باشد؛ زیرا تنها با مشارکت گسترده همه باشندگان سرزمین ما است که زمینه برای ریخت طرح «کشور-ملت» فراهم می گردد.

در این جا مهم ترین نکته این است که روند تصمیمگیری باید مشارکتی و زیر نظارت مکانیسم های کنترلی باشد. یکی از دلایل شکست و ناکامی دولت کنونی این است که نظام تصمیمگیری سیاسی آن مشروع و مشارکتی و مبتنی بر شالوده های علمی نبوده و دارای بار شخصی و تباری و ابزاری می باشد.¹

¹. این در حالی است که نه تنها رهبری کنونی کشور از شایستگی های لازم برای سکانداری برخوردار نیست، بل نیز نتوانسته است تیم کاری توانمند و نیرومندی را گرد بیاورد و مهمتر از

آن چه مربوط به آوازه ها در باره تجزیه کشور می گردد، من تجزیه را عملی نمی بینم. اگر چنین چیزی هم رخ بدهد، موقت و گذرا خواهد بود. مانند سال های دهه نود سده بیستم.

تجزیه افغانستان کار بسیار خطرناک و خونباری است و با توجه به این که هیچ یک از ابر قدرت ها و کشورهای منطقه به گونه عینی به آن ذینفع نیستند، عملی نخواهد بود. شاید تنها کشوری که در آن ذینفع باشد، هندوستان باشد.

بیشترین زیان را از این کار ایالات متحده خواهد دید. چه، پاکستان کوچکی که از دل این تجزیه بیرون برآید، بیخی از امریکا بریده و به دامن چین پناه خواهد برد. روشن است چین به شدت در برابر چنین عملی خواهد ایستاد. درد سر امریکا در اوضاع جیوپولیتیک تازه بی چون و چرا دو برابر خواهد گردید و رقابت ها بر کنترل هر دو کشور بیش از پیش دامنه خواهد یافت.

موقف روس ها هم در زمینه روشن است. روسیه به هیچ رو تجزیه افغانستان را نخواهد پذیرفت.

همه مشاوران ورزیده و آگاه به ویژه در عرصه سیاست خارجی ندارد.

از همین رو است که برآیند کار روشن است: به هدر رفتن یاری های جامعه جهانی و در نتیجه روبرو شدن کشور با بحران اقتصادی، ناکامی در دولت سازی و ملت سازی و در نتیجه تشدید بحران های سردرگم اجتماعی و فرهنگی، ناکامی در مبارزه با مواد مخدر و تروریسم و در نتیجه بدتر شدن اوضاع امنیتی در سیاسی در کشور و به میان آمدن سپاه چند میلیونی معتادان به مواد مخدر، خرابی روابط تقریباً با همه کشورهای جهان از جمله نزدیک ترین متحدان در جامعه جهانی و از دست رفتن اعتماد جامعه جهانی به دولت افغانستان.

روشن است با چنین کارنامه تیم کنونی، ادامه کار آن چیزی جز از فربه شدن یک غده سرطانی و بدخیم نخواهد بود.

ایران نیز هیچ سودی در تجزیه افغانستان ندارد و ممکن است تجزیه افغانستان، آن کشور را با درد سر های بسیاری از ناحیه افغانستان جنوبی (پشتونستان) رو به رو بسازد.

تجزیه، بخش جنوبی کشور را به سرزمینی که انگلیسی ها در گذشته آن را «یاغستان» می خواندند- یعنی به «چراگاه» و «پرورشگاه» تروریسم جهانی و کانون مواد مخدر جهانی مبدل خواهد ساخت که کنترل آن بسیار دشوار و حتا غیر ممکن خواهد گردید. شاید امنیت سراسر جهان را با مخاطرات پیش بینی نشده یی رو به رو گرداند.

در این حال، روشن نیست سرنوشت این کشور نوپا به دست که خواهد افتاد؟ چه، با توجه به فقر اقتصادی؛ یا امریکا، یا پاکستان، یا روسیه و یا چین و شاید هم کشور های عربی قیمومیت این کشور را به دوش بگیرند. در این حال، قدرت های با هم رقیب، به شدت در برابر هرکشوری که بخواهد پشتونستان را زیر سیطره و کنترل خود بیاورد، خواهند ایستاد. یعنی با تجزیه افغانستان، بحران در منطقه پایان نخواهد یافت، بل تنها شکل آن تغییر خواهد کرد.

این کار همچنین بحران را به شمال خواهد کشاند و اوضاع شمال بسیار پرتنش و ناآرام خواهد گردید و چه بسا که ممکن است میان تاجیک ها، ازبیک ها، ترکمن ها و هزاره ها بر سر تقسیم گستره نفوذ، نبردهای خونینی با مداخله از بیرون در بگیرد. روشن است کشانیده شدن کشورهای دیگر که بی این هم اختلافاتی فراوانی میان خود دارند، اوضاع را در سرتا سر منطقه پرتنش و ناآرام خواهد گردانید و زمینه مداخلات قدرت های برومیزی را در آن فراهم خواهد گردانید.

در این حال، احتمال تجزیه پاکستان نیز بالا می رود. روشن است این تجزیه یک تجزیه ساده نخواهد بود و ممکن است به یک جنگ خونبار دامنه دار میان پشتون ها و پنجابی ها از یک سو و پشتون ها و بلوچ ها از سوی دیگر و پنجابی ها و سندی با بلوچ ها از سویی بیانجامد که شاید سال ها ادامه یابد.

روشن است تجزیه تنها با حضور امریکا در منطقه عملی است و به محض رفتن نیروهای این کشور، نیروهای پاکستانی بسیار زود خلاء پدید آمده قدرت را پر خواهند نمود. در این حال، اگر امریکایی ها جنوب را به حال خود رها کنند و تنها در شمال سنگر بگیرند، پشتونستان زیر حمایت پاکستان با پشتیبانی چین و عربستان می تواند دامنه جنگ ها را به شمال و جنوب بکشاند و این گونه دامنه جنگ های خونین به شمال کشور کشانده خواهد شد. در این حال، روس ها، ایرانی ها و چینی ها که به گونه سنتی در شمال نفوذ بسیار دارند، و آن را حیات خلوت خود می پندارند هم، برای لحظه یی هم که شده امریکایی را آرام نخواهند گذاشت.

اگر برعکس، امریکایی ها شمال را رها نمایند و تنها به جنوب بپردازند، خلاء پدید آمده در شمال به سرعت از سوی روس ها پر خواهد شد. در این حال، تنها توافق سری میان امریکا و روسیه دال بر تقسیم کشور، شاید بتواند به گونه یی استاتوس کوو را در منطقه برقرار نماید. در غیر آن، تنش ها همچنان با شدت ادامه خواهد یافت.

اگر امریکا چنین در برنامه داشته باشد که با تقسیم افغانستان به دو کشور شمال و جنوب، از یک سو با طالبان کنار آمده و از سوی دیگر خواهد توانست شمال را با حاتم پخشی ها و دست و دل بازی ها فروان زیر کنترل خود بیاورد، هم سخت در اشتباه به سر می برد. چه، چنین چیزی تنها برای چندی ممکن است. نه برای یک مدت دراز. زیرا در جنوب با مخالفت شدید پاکستان حتی تا مرز برهم زدن مناسبات و پناهمردن کامل به دامن چین و بستن همه راه ها به روی امریکایی ها به شمول قلمرو هوایی رو به رو خواهد شد و در شمال در منگنه یی خواهد افتاد که دشوار است آن را پرداز کرد. بسنده است تصور کنیم که روس ها هم راه های خود را به روی امریکایی ها ببندند. آن گاه دیگر راهی به جز از ترک خفت بار شمال نخواهد داشت.

برعکس، منافع ملی کشورهای منطقه ایجاب می نماید که در آینده به جای تجزیه، اتحادیه نیرومندی میان کشورهای افغانستان، ایران و پاکستان به میان بیاید تا بتواند در برابر سه ابر قدرت روسیه، چین و هند

قابلیت زیستایی و ایستایی داشته باشد. درست برد امریکا در پشتیبانی از چنین اتحادیه یی خواهد بود که آن هم در اوضاع و احوال کنونی به دلیل اختلافات بزرگ میان ایران و امریکا بر سر مسایل فلسطین و عراق عملی نخواهد بود.

آن چه مربوط می گردد به نظام فدرالی، چنین بر می آید، همان گونه که سال ها پیش از امروز یکی از مبصران بی بی سی گفته بود: **«ساختار نظام سیاسی افغانستان در آینده دست کم فدرالی خواهد بود»**. مگر، به باور بسیاری از کارشناسان، آوندهای بسیاری در دست است که در اوضاع و احوال کنونی چنین چیزی بس زیانبار است.

در این جا شماری از این آوندها را می آوریم:

1- روی آوردن به فدرالیسم در اوضاع و احوال کنونی، روند تشکیل «کشور- ملت» را بر هم می زند و این برای کشور ما با ساختارهای قبیله یی آن که در آستانه این روند قرار دارد، سخت زیانبار است.

2- با توجه به فراوانی نا بهنجاری ها در کشور، این نا بهنجاری ها به جای این که زدوده شوند، به واحدهای فدرال به گونه فیزیکی تقسیم می شوند. براینند این کار این خواهد بود که زمینه زدودن سراسری آن را بر پایه یک راهبرد منظم و برنامه ریزی شده محدود می گرداند.

3- در کشوری چون کشور ما که از دیدگاه جیوپولیتیک ثبات ندارد و در برابر مداخلات بیرونی و دگرذیسی های درونی بسیار آسیب پذیر می باشد، پدیدآیی لرزه های سیاسی در آن در هر لحظه امکان دارد. با ایجاد ساختار فدرالی بر مبنای قومی (مانند سویس) این امکان هست که واحدهای فدرال در صورت لرزه های سیاسی، چونان آله دست کشورهای بیگانه قرار گیرند. همچنان در این صورت، امکان تحول رویدادها به گونه پیش بینی ناپذیر می رود و چه بسا که زمینه ساز چالش ها و تنش های منطقه یی گردد.

4- شالوده هر نظام دمکرات و به ویژه فدرالی، موجودیت نهادهای مدنی (جامعه مدنی) و موجودیت

یک فرهنگ برتر سیاسی است. استقرار نظام دمکراتیک فدرال در نبود جامعه مدنی و نبود سنت های دمکراتیک در جامعه یعنی در اوضاع کنونی بعید از واقعیت است.

5- چون بیشتر نخبگان بومی از متن جنگ های دو دهه اخیر بیرون آمده اند و بیشتر عناصر نیمه باسواد و جنگ سالاران غیر اکادمیک هستند، و مشروعیت آنان زیر سوال است، هرگاه نظام فدرال تشکیل گردد، حاکمیت آن ها به گونه اتوماتیک تثبیت خواهد گردید و جنبه رسمی خواهد یافت. مگر، مشروعیت آنان در هر حال، همچون رهبران واحدهای فدرال کماکان زیر سوال خواهد بود. این کار به هر رو، زمینه را برای توتالیترسم فراهم خواهد آورد. روشن است بازگشت به سوی توتالیتریزم از نیم راه پیموده شده اتوریتریزم به سوی دمکراسی، بس زیانبار است.

6- چون کشور ما از دیدگاه توسعه اقتصادی یک کشور عقب مانده است و نظر به یک رشته ملاحظات، بخش های جنوبی و خاوری و مرکزی آن به گونه بایسته رشد نیافته است، استقرار فدرالیسم یک نوع ناهمبندی اقتصادی را به بار خواهد آورد. در واقع، از دیدگاه خودبسندگی، استان های شمالی، شمال خاوری و شمال باختری کشور دارای این گونه توانمندی هستند.

می توان گمان زد که 65 درصد نفوس، 95 درصد صنایع، 70 درصد بازرگانی و 70 درصد کشاورزی و دامداری و بخش بزرگ گنجینه های زیرزمینی کشور در همین استان ها متمرکز است. در صورت برپایی نظام فدرالی، استان های دیگر که با ناداری و درماندگی روبرو خواهند گردید، ناگزیر دست به دامان کشورهای همسایه خواهند شد و این کار شیرازه بافتار و ساختار کشور را برهم خواهد زد.

7- در رابطه با تیوری پیچیدگی، هرگاه در یک دستگاه، همزمان هویت های گوناگون رشد بیابند، بحران هویت پدید می آید. مادامی که ما هویت ملی پیدا نکرده ایم یعنی یک ملت تمام عیار نشده ایم، ایجاد پیش از وقت و نا به هنگام نظام فدرال، زمینه را برای رشد مستقل هویت های گوناگون فراهم ساخته و جلو هرگونه وفاق را می گیرد.

مادامي که چونان يك ملت تبارز نكرده ايم، هرگونه طرحي در کشور ما که موزاييکي از شيوه هاي توليدي مختلف دارد و از کانگوميراتي از تبارهاي گوناگون به هم بافته شده است، به جاي استحکام و ثبات، ما را به سوي فروپاشي و تباهي و بي ثباتي و بحران خواهد کشيد.

8- مادامي که پروژه قانون اساسي فدرال و قانون هاي اساسي واحدهاي فدرال به گونه جدي مطرح نگردد، بدون داشتن تصويري از شالوده حقيقي مستدل، سخن گفتن از فدراليزم پيش از وقت خواهد بود.

9- روشن نيست تقسيمات اداري کشور به جمهوري هاي فدرال يا ايالات فدرال بر پايه کدامين نشانه ها استوار خواهد بود: تباري، زباني، مذهبي يا چيز ديگري؟

10- روشن است يك دولت فدرال با بهره گيري از حق تعيين سرنوشت ملت ها در شرايط آزاد و دمکراتيک که بر اساس تفاهم و انتخاب آزاد باهم يکجا شده و يك ساختار فدرالي را برمي گزينند، به ميان مي آيد. يکي از پيش شرط هاي چنين نظام هايي اين است که تشکيل دولت فدرال آزادانه است و روشن است هرگاه ارزش هاي دمکراتيک رعايت شود، هر يك از واحدهاي فدرال برخوردار از اين حق نيز خواهند بود تا از بافتار آن خارج شوند. با توجه به نفوذ برخي از کشورهاي همسايه در برخي از مناطق کشور- در صورت اعلام جدائي کدامين استان يا جمهوري فدرال از بافتار ساختار فدرال و پيوستن آن به يکي از کشورهاي همجوار، هيچ پادزهر از پيش تهيه شده يي در برابر آن نداريم.

11- همچنان روشن نيست منابع کشور چگونه ميان واحدهاي فدرال تقسيم خواهد گرديد؟

12- در کشور ما که تا کنون ساختار ملي شکل نگرفته و فرهنگ ملي همپيوسته وجود ندارد و هنوز خرده فرهنگ هاي بومي بر آن چيره است؛ مادامي که برخوردار از يك ساختار ملي و فرهنگ ملي نشويم، روي آوردن به ساختار فدرالي در اوضاع کنوني نه تنها راهي به دهی نمی برد، بل بس زيانبار نيز خواهد بود.

- 13- در اوضاع و احوال کنونی که نیروهای امنیتی، انتظامی و نظامی ما هنوز در تراز ملی شکل نیافته است، روشن نیست که وضعیت این نیروها با گذار زود هنگام به فدرالیسم، چگونه خواهد بود.
- 14- سر انجام، نظام فدرالی زمینه برنامه ریزی راهبردی را در تراز کشور محدود خواهد ساخت.
- 15- با توجه به حضور سنگین امریکا و متحدانش در کشور، روشن نیست پس از بازگشت این نیروها سرنوشت دولت فدرال به کجا خواهد کشید.
- 16- استراتیژی امریکا در افغانستان در نه سال گذشته با فدرالیسم هماهنگی نداشته است. چه، در این سال ها این کشور در افغانستان در پی ایجاد یک دولت مرکزی نیرومند پشتونی بوده است که در آن روند جلب و جذب طالبان به چنین دولتی تبارگرا در دستور کار قرار داشته است تا با تشکیل ارتش نیرومند پشتونی بتواند از یک سو پاکستان و از سوی دیگر ایران و نیز خود افغانستان را کنترل نماید.
- حال که این استراتیژی با ایستادگی سرسختانه پاکستان به ناکامی انجامیده است، هرگاه امریکایی ها تلاش بورزند برای حفظ پایگاه های نظامی شان در شمال، در ازای دادن خودمختاری به شمالیان، طرح فدرالیسم را پیش بکشند، با دردهای فراوانی با پشتون ها رو به رو خواهند شد.

با توجه به این که هم طالبان (زیر تاثیر پاکستان) و هم دولت تبارگرا و اولتراناسیونالیست حاکم بر کابل با توجه به اندیشه های شوونیستی گردانندگان آن، هر دو به شدت با فدرالیسم مخالف هستند، در اوضاع کنونی با مطرح شدن پروژه فدرالیسم از سوی امریکا، ممکن است تنش ها میان امریکا و رژیم کابل به شدت پا بگیرد. چیزی که نشانه های آن را در کشاکش های تازه میان کابل و واشنگتن بر سر بستن شرکت های امنیتی خصوصی از همین حالا آشکار می بینیم.

برعکس، مسکوه، که به گونه سنتی همواره پشتیبان پشتونیسیم در افغانستان بوده است، با دفاع از طرح دولت مقتدر مرکزی پشتونی با گرمی گردانندگان کنونی را در آغوش خواهد کشید. درامه یی که در بازدید اخیر کرزی از روسیه به نمایش درآمد.

با توجه به همه آن چه که گفته آمدیم، بهتر خواهد بود بحث نظام فدرالی را دست کم تا زمانی که مقدمات تشکیل ملت در کشور ما فراهم گردد، به تعویق بیفکنیم و به جای آن باید به تنها گزینش خرد ورزانه و پراگماتیک یعنی پافشاری به دستیابی به **نظام ریاستی مختلط، انتخابی بودن ارگان های محلی قدرت و ریگینوالیسیم اقتصادی** رو بیاوریم.

به هر رو، به باور من، برای پردازش سیمای نظام دولتی آینده، بایست به سنت های دیرین موجود در سازماندهی قدرت دولتی و ساختار جامعه در کشور از یک سو و به گرایش های نو و واقعیت های تازه در زمینه از سوی دیگر، توجه شود. چه گزینش راهبردی در این عرصه میان دو جهت اصلی است.

در این راستا بایستی الگویی را در نظر گرفت که بتواند از یک سو، به نگهداری جنبه های شایسته و پسندیده سنت های دیرین بپردازد و به همین پیمانها جنبه های ناپسند و زیان آور آن را بزدايد و از سوی دیگر، پذیرای پرایش های نو در زمینه باشد.

داکتر سیکویف² - کارشناس روسی مسایل افغانستان از دانشسرای خاورشناسی فرهنگستان علوم روسیه سال ها پیش در مقاله یی زیر نام «دورنمای نظام سیاسی آینده افغانستان پس از پایان جنگ» در باره ساختار نظام سیاسی کشور چنین نوشته بود:

«مطالعه سنت های ملی بازتاب یافته در قانون های اساسی پیشین افغانستان و همچنان احکام برنامه یی

² . نگاه شود به کتاب «افغانستان به کجا می رود؟»، ص 366-367، کابل، 2003، به نقل از کتاب «افغانستان مسایل جنگ و صلح»، ترجمه نویسنده، چاپ تهران، 1999.

برخي از گروه هاي نظامي- سياسي اجازه مي دهد گمان هايي در رابطه با نظام پس از پايان جنگ افغانستان زد:

- نظام دولتي، نتايج حل و فصل صلح آميز به دست آمده از طريق تفاهم، در گام نخست ميان نيروهاي اصلي سياسي داراي قدرت واقعي، نيروي نظامي و برخوردار از حمايت خارجي را بازتاب خواهد داد. اين تفاهم بايد منافع سياسي- اقتصادي، تباري و مذهبي لايه هاي گوناگون اجتماعي جامعه افغاني را که نيروهاي يادشده تمثيل مي نمايند، در نظر بگيرد.
- محتمل ترين واريانت حفظ دولت «يونيتار» (يکريخت) مدني تصور مي گردد و کمتر محتمل- گذار به فدراسيون (نظام فدرالي)
- همراه با آن نبايد از نظر دور انداخت که بر قدرت مرکزي در چهارچوب دولت متمرکز لازم مي افتد، عقب نشيني هايي معيني در برابر اقليت هاي تباري بنمايد. به گونه مثال؛ با بازنگري تقسيمات اداري استان هاي کشور با توجه جدي پراگندگي اقوام و قبایل، با دادن خودگرداني اداري به اقليت هاي تباري و همچنان حق برابر داشتن نماينده در ارگان هاي مرکزي قانونگذاري و اجرايي قدرت.
- شکل جمهوري اداره دولت (رياست جمهوري- رژيم پرزدننتسيال) واقعي ترين شکال و سلطنت، نظام هاي تئوکراتيک (امارت و خلافت) و نیز جمهوري پارلمانتاري اشکال غير واقعي اداره قدرت اند.
- رييس دولت، به گمان بسيار، رييس جمهور خواهد بود- رييس جمهوري انتخابي و قابل تعويض و برخوردار از نيروي واقعي حاکميت.
- ارگان ممثل، پارلمان خواهد بود. با آن که قانون هاي اساسي گذشته، افغانستان گرايش به سوي محدود ساختن صلاحيت هاي پارلمان به وظائف مشورتي- رايزني داشتند؛ پارلمان آينده متکي به گروه هاي نظامي- سياسي، بايد کنترل کافي بر قوه اجرايي تا مرز (با درنظر داشت آنچه در باره تفاهم گفته شد) حق سلب اعتماد از دولت داشته باشد. به گمان بسيار اين پارلمان داراي يک مجلس چند حزبي خواهد بود.

- چون براي لويه جرگه (يا شورا) به عنوان مشروع ترين نهاد سراسري ملي (و در اين اواخر نيز به عنوان وسيله حل و فصل صلح آميز منازعه افغانستان) اهميت درجه اول داده مي شود، از اين رو، به اين يا آن گونه در ساختار حاکميت دولتي دست کم در آغاز، در دوره دستيابي به تفاهم و تشکيل ارگان هاي اداري به کار برده خواهد شد».

نگارنده، در سخنراني يي که به تاريخ 11 جنوري 2001 در لندن زير نام ساختار نظام سياسي آينده افغانستان داشتم و متن آن را در کتاب افغانستان به کجا مي رود؟ بازتاب داده بوم، در همان زمان گفته بودم: «هرگاه واقعبينانه بنگريم، چنين به نظر مي رسد که نظام جمهوري و دولت واحد يونيتار عملي ترين واريانت در آينده نزديک باشد.

هر چند، هرگاه گزينش بر سر دو نظام جمهوري پرزدنتسيال و پارلماني باشد، شايد جمهوري پارلماني در آينده براي کشور ما بهتر باشد، چون در اين نظام صلاحيت ها و اختيارات بيشتر تقسيم مي گردد و از تمرکز قدرت در يک دست، جلوگیری مي شود. اين گونه، زمينه براي مشارکت بيشتر فراهم مي گردد. از سوي ديگر، در چنين نظامي، زمينه براي تمرين بيشتر ديمقراسي فراهم خواهد گرديد.

با اين هم، شايد به دليل نبود سنت هاي ديمقراطيک در جامعه (و ابزاري بودن پارلمان و نبود احزاب راستين ملي در کشور) که يکي از پيش شرط هاي اصلي يي همچو نظامي (نظام جمهوري پارلماني) است، در اوضاع امروزي، رژيم پرزدنتسيال يگانه انتخاب عيني باشد و اکنون قرآين همه دال بر آن اند که درست هين نظام نظام آينده کشور ما خواهد بود.

مگر، بایسته است براي جلوگیری از بحران اداري، کرسی نخست وزيري اعاده گرديده و بخشی از صلاحيت هاي اداري و اقتصادي رييس جمهور به آن واگذار گردد. صدر اعظم بايد انتخابي باشد، نه انتصابي. از اين رو، نظام آينده بهتر است شکل يک نظام مختلط را بگيرد

مگر، نباید فراموش کرد که در مراحل بعدی ضرورت گذار از نظام پرزدنتسیال بسیط به جمهوری پارلمانی فدرال در دستور کار روز قرار خواهد گرفت. از این رو، بر هواداران این نظام است تا فراهم شدن بستر هموار، شکیبایی پیشه سازند.

آنچه بسیار مهم است، این است که نظام سیاسی در کشور ویرایش یابد، اداره کشور بر پایه ریگيونالیسم اقتصادی (زون ها) عیار گردد و ارگان های محلی قدرت باید حتما انتخابی باشند».

شایان یادآوری است که دولت کنونی هماهنگ با استراتیژی ایالات متحده در نه سال گذشته، برای جذب نیروهای طالبان و دیگر تندروان پشتون تبار، با دامن زدن لگام گسیخته به مسایل زبانی و تباری در کابل و کشانیدن آن به دیگر مناطق کشور، کار را به جایی کشانیده است که دردمندان و سوگوارانه در هیچ برهه از تاریخ کشور گسیختگی های ناروایی زبانی، تباری و سمعی و آیینی سابقه و پیشینه نداشته است و با برهم خوردن توازن نسبی برقرار شده در سال های نخست رویکار آمدن دولت کنونی، شیرازه وحدت ملی چنان در آستانه از هم گسیختگی و شاریدگی است که دشوار است پیامدهای نامیمون آن را پیش بینی کرد و هرگاه تدبیرهای بایسته و خردورزانه در این زمینه روی دست گرفته نشود و تعادل و توازن عادلانه و پذیرا برای همه لایه های جامعه برقرار نگردد، خطر فروپاشی خونبار و بی درنگ کشور بنا به نشانه های تباری، زبانی و آیینی با برداشته شدن چتر نیروهای ائتلاف بین المللی و برونروی این نیروها به هر دلیلی که باشد، می رود.

این کار، از سوی دیگر به این تصور در میان غیر پشتون ها آفریده است که حاکمیت کنونی به پشتیبانی و یا دست کم با بهره گیری از حضور نیروهای ائتلاف بین المللی و با بهره برداری از یاری های بین المللی و در گام نخست ایالات متحده، دست به تحکیم پایه های فرمانروایی یک گروه خاص تباری یازده است که روشن است با دامنه یافتن بیشتر این روند، باشندگان غیر پشتون یکسره اعتماد خود را به جامعه جهانی و در گام نخست ایالات متحده از دست خواهند داد.

در این زمینه سخنان جنرال محمود قاریف- مشاور ارشد نظامی داکتر نجیب در کتاب «افغانستان پیش از بازگشت سپاهیان شوروی» جالب است که می‌گوید: «تلاش‌های هر حزب یا گروهی که بخواهد حاکمیت مطلق خود را بر سرتاسر افغانستان پهن نماید، دشوار خواهد بود به پیروزی برسد. دیر یا زود نیروهای درگیر در این کشور ناگزیر می‌شوند راه تفاهم بپمایند و توازن پذیرای منافع را بیابند و تصامیم سیاسی‌یی اتخاذ نمایند که با سنت‌های تاریخی افغانستان هماهنگ بوده و اجازه بدهد حد اقل عناصر لازم برای برپایی دولت مرکزی و استقلال نسبی اقوام و قبایل را به گونه معقول در بر گیرد».

بایسته است از هر گونه فزونخواهی و تندروی در این زمینه خود داری گردیده و جلو روندهای «هار» گرفته شود و دست ماجراجویان بیماری که در پشت‌گرده این کارروایی‌ها قرار دارند، از سیاستگذاری‌ها در کشور کوتاه شود. روشن است هرگونه انحصار گرایی در زمینه از سوی نیروهای تندرو یک گروه با واکنش تند نیروهای به‌همین پیمان‌تندرو سایر گروه‌ها روبرو شده و در نخستین فرصت زمینه را برای تعاملات زنجیره‌یی ناخوشایند فراهم می‌گرداند.

تنها پرسشی که مطرح می‌گردد، این است که آیا دولت کنونی توانایی یا اصلاً آرزوی چنین چیزی را دارد یا نه؟ با شناختی که از گردانندگان دولت کنونی داریم، دردمندان پاسخ منفی است.

برخورد انسانی، اسلامی و ملی با این قضیه الترناتیف دیگری ندارد و بایسته است از بلندای نگرش‌های والای ملی، با این مساله برخورد گردد. تنها با گفتگوهای سازنده، تنها با بی‌آلایشی، با یکدی و فروتنی، با دلسوزی، مهربانی و تنها با گذشت‌های متقابل و با از خود گذری بر پایه ارزش‌های والای اسلامی، ملی و انسانی، با دید فراخ، با جهان‌نگری گسترده، با رهایی از زنجیر تنگ‌نگری‌های بیجای مذهبی، تباری، زبانی، باوری و سیاسی و ارجگذاری به پلورالیسم، پراگماتیسم، دموکراسی، آزادی و احترام به کرامت

انسانی و با جثیه زنی و آژندزنی می توان گره کور بن بست کنونی را شکستاند.

در پهلوی همه این ها بایسته است در یک کنفرانس بین المللی زیر نظارت سازمان ملل، استاتوس بیطرفی افغانستان دو باره اعاده شده و به مشکل نام نهاد «خط دیورند» با پاکستان در ازای تضمین آن کشور مبنی بر عدم مداخله در امور افغانستان و دادن راه ترانزیت به افغانستان پایان داده شود. در غیر آن، کشور به سوی بحران برگشت ناپذیری پیش خواهد رفت که به دشوار بتوان پیامدهای دردناک آن را پیش بینی کرد.

برای به دست آوردن اطلاعات بیشتر در زمینه نگاه شود
به : www.arianfar.com